



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۶/۲۱

داود ملکيار

## نکاتی چند به ارتباط مرگ سوال برانگیز احمد ظاهر

قسمت چهارم

### (به ادامه قضیه مرگ مرحوم احمد ظاهر)

قضیه قتل خاله با وجود پیدا شدن و اعتراف قاتل اصلی (حشمت)، برای مدت ها باعث درد سر بزرگ برای احمد ظاهر شده بود، با آنها احمد ظاهر به فعالیت های هنری اش ادامه داده و در عین زمان با همسر سوم خود یعنی فخریه آشنا و مدتی بعد ازدواج نموده بود.

درین ایام که رژیم خلقی حاکم بود، گفته می شد که دوسیه جنجالی احمد ظاهر که با وجود بی گناهی اش، گاه گاهی باعث درد سر او می گشت، به امر حفیظ الله امین حفظ و بر طرف گردیده بود و دیگر کسی مزاحم او نمی شد. اما احمد ظاهر باز هم به خاطر محبوبیت بی نظیر و داشتن خاطر خواهان فراوان در حالیکه همسرش فخریه، ماه های اخیر حاملگی اش را سپری میکرد، به دید و وادید ها و بازی گویی هایش ادامه میداد که درین جا مختصراً "به آن تماس گرفته می شود.

سید محبوب الله که در سالهای آخر زندگی احمد ظاهر، نزدیکترین رفیق شباروزی احمد ظاهر بود و هم قرابت فامیلی داشتند، چنین حکایت میکند:

(۱ - دو هفته قبل از حادثه سالنگ، مادرم که برای خرید به مرکز شهر رفته بود، در بازگشت به سواری بس های شهری، در نزدیکی های سالنگ وات، احمد ظاهر را دیده بود که دو دختر را از موترش پیاده میکند. چون احمد ظاهر مادر محبوب الله را مانند مادر خودش دوست و احترام داشت این خانم محترم نخواست چشم دیدش را مستقیماً به احمد ظاهر بگوید، در عوض به پسرانش که رفقای نزدیک احمد ظاهر بودند، توصیه نمود تا طور خصوصی رفیق شانرا نصیحت کنند که مراعات خانم حامله دارش را نموده و از بی باکی و بی پروایی پرهیز کنند. محبوب الله می افزاید که شام همان روز تصمیم گرفتم که این حکایت را خصوصی به احمد ظاهر برسانم، اما وقتی به منزل شان رسیدم متوجه شدم که اوضاع شان بسیار خراب است و بین زن و شوهر برخوردی شدیدی صورت گرفته است.

بعد از خاموش نشستن طولانی قصد رفتن نمودم و وقتی احمد ظاهر از خانه خارج شد، چشم دید مادرم و نصیحت لازم را برایش گفتم.

احمد ظاهر با همان دهن پر خنده گفت که:

"خالیمه بگو که بان ماره، کتی این زن شکم دار مه چه کنم".

۲ - محبوب الله چشم دید دیگر و بسیار قابل توجه بی را چنین بیان میکند :

(چند هفته قبل از روز حادثه بی ۲۴ جوزا، روزی احمد ظاهر مرا از منزل ما واقع کارته پروان برداشته و به طرف خیرخانه حرکت کرد، در راه برایم گفت که یک راز زندگی خود را امروز برایت نشان میدهم، بعد از آن در قسمت های اول خیر خانه جلو یک خانه متوقف و از موتر پیاده شدیم.

دروازه خانه را تک تک کرد و لحظاتی بعد یک دختری که قبلاً "او را از دور دیده بودم، اما با او آشنایی و سلام علیک نداشتیم دروازه را باز کرد، و همراه احمد ظاهر داخل خانه شدیم، و بعد از احوال پرسی مختصر، احمد ظاهر گفت که برو چوپه را بیاور.

دختر رفت و لحظاتی بعد، در حالیکه طفل کوچکی را در بغل داشت، برگشت.

احمد ظاهر طفل را برداشته به رویش نگاه کرد و دو باره آن طفلک را به آغوش آن دختر سپرد و رویش را طرف من دور داده گفت که پاچا، این چوپه از من است، و بعد از چند دقیقه صحبت با آن دختر جوان که نامش شهناز بود و در مکتب زرغونه با خواهر احمد ظاهر (بلقیس) آشنایی داشت، خدا حافظی کرده به موتر برگشتیم.

د پاپو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

به مجرد داخل شدن در موتر از احمد ظاهر پرسیدم که آیا فخریه جان چیزی میداند؟ احمد ظاهر گفت: بلی خبر دارد.

بعد ازین دیدار مختصر در حالیکه از دیدن این صحنه و دانستن این قصه گنگس شده و در چرت رفته بودم، دوباره طرف شهر نو روان شدیم و نکته مهم اینکه در روز حادثه سالنگ، همین دختر (شهناز) را همراه با خواهرش به هدایت احمد ظاهر از سرک سالنگ وات برداشته و به طرف بند قرغه رفتیم). ختم گفتار محبوب الله درین قسمت. به ارتباط این حکایت محبوب الله باید متذکر شد که افواهاات در مورد احمد ظاهر و اولاد های غیر رسمی او تا جایی زبانزد مردم شده است که وقتی من (ملکیار) در سال ۲۰۰۴ به وطن برگشتم و برای پنج ماه در کابل بودم، در همان مدت کوتاه، اقلاً دو جوانی را که به حیث پسران احمد ظاهر معروف شده بودند، و حرکات و ادا های احمد ظاهر را زره به زره تقلید میکردند، از نزدیک دیدم.

جالب اینکه آن دو جوان، کوششی برای پرده پوشی هویت اصلی و یا ساختگی خود نمی کردند، و از شباهت ظاهری شان با احمد ظاهر، به حیث اشتهاار هنری شان استفاده می کردند.

به این ارتباط من (ملکیار) اخیراً ضمن صحبت تلففونی با جناب احمد شاه علم دایرکتر معروف تیاتر و رفیق جان بجائی و هم اطافی چندین ساله احمد ظاهر، جویای معلومات شدم، تا راجع به آشنایی و ارتباط احمد ظاهر با دختری بنام شهناز بپرسم.

محترم آقای علم صمیمانه قصه ها و خاطرات جالب و شیرین اش را با من شریک ساخته و ضمن تائید رابطه احمد ظاهر با شهناز، اضافه کرد که احمد ظاهر جان واقعا" بسیار از شهناز خوشش می آمد و او را دوست داشت و روابط شان هم بسیار پنهانی نبود.

لذا می توان گفت که شهرت و محبوبیت احمد ظاهر مانند دیگر هنرمندان معروف جهان، او را در محراق توجه جوانان، خاصتا" دختران جوان قرار داده بود و احمد ظاهر هم تا حد ممکن ازین موقعیت و فرصت طلایی بی باکانه لذت می برد و با در نظر داشت تجربیات گذشته، از خطرات ناشی از آن هم غافل نبود .

ادامه دارد.....